

## لویه جرگه موش ها !

### ===== (چه کسی زنگوله را به گردن گربه بیندازد؟)

بزرگان ما حکایت کرده اند که روزگاری، شمار زیادی از موش های مظلوم به پیشگاه رهبران و بزرگان خود شکایت کردند که ما از دست ظلم و ستم و کشتن و خوردن توسط «گربه/پشک» ها به جان رسیده ایم و اگر جلوی آنها گرفته نشود، شاید نسل ما رو به انقراض برود...

رهبران و بزرگان آنها با هم مشوره نمودند و سرانجام به این فیصله رسیدند که بهتر است «لویه جرگه»ی مرکب از علما، فضلا، روحانیون، سران اقوام و بزرگان قبایل گوناگون خویش تشکیل بدهند، تا در این مورد غور و بررسی نموده و تصامیم لازم اتخاذ نمایند...

گویند، این لویه جرگه به اشتراک چند هزار موش در خیمه بزرگ لویه جرگه در شهر کابل دایر گردید و چند هفته دوام کرد (اما مورخ بزرگ کشور ما، جناب غبار گفته است که این لویه جرگه در «مزار شیر سرخ قندهار دایر شده بود و ۹ روز دوام کرد» [۱]...)...

سرانجام اشتراک کنندگان این جرگه‌ی بزرگ چنین فیصله نمودند: «باید زنگ های ساخته شود و در گردن پشک ها انداخته شود. در این صورت، هر وقتی که پشک ها به شکار می برآیند، گردش می کنند و یا نزدیک می شوند، موش ها می توانند با شنیدن صدای زنگ آنها خود را پنهان کنند و در امان باشند»...

گویند، «رفقای» اشتراک کننده در لویه جرگه با شنیدن این «فیصله سرنوشت ساز» به پا خاستند و با سر دادن شعارهای «مرگ بر امپریالیزم جهان‌خوار» چنان کف زدند و «حوراللا» گفتند که در اثر آن «قصر سفید» برای چند ساعت می لرزید!

«برادران» حاضر در جلسه نیز چنان هیجانی شده بودند که از صدای شعارهای «مرگ بر کمونیزم خون‌خوار» و نعره های تکبیر و «الله اکبر» آنها نزدیک بود دیوارهای قصر کرملین فرو ریزد (بعضی ها فروریزی کمونیزم را مرهون همین شعارها می دانند)!

گویند، در این میان موش کهن سالی وجود داشت که نه کف می زد و نه حورا می گفت، نه نعره تکبیر سر داد و نه الله اکبر گفت... سر بر زمین فرو برده بود و زار زار می گریست...

گویند، شماری از «رفقا» و «برادران» پیش او رفتند و از او پرسیدند: جناب شیخ! حضرت صاحب! پیر صاحب! جناب عالی!... خیریت باشد، چرا گریه می کنی؟

گویند، جناب «حضرت صاحب» پس از «استخاره» چنین پاسخ داد (اما غبار گوید که این پیر روحانی همان «صابر شاه کابلی پسر متصوف استاد لایخوار از اهل کابل بود» [۲]):  
فیصله شما کاملاً عقلانی، به جا و درست است؛ اما در گام نخست، این زنگ ها را کی بسازد (یا پیدا کند) و در گام دوم، کدام موش حاضر است این زنگ ها را به گردن پشک ها بیندازد [یا «چه کسی زنگوله را به گردن گربه بیندازد» (یعنی «فیصله ی شما درست است، اما عملی نیست»!)]؟

+++

در علوم اجتماعی نیز چنین افکار و شعارهای زیادی مانند اعمار جامعه بدون طبقات، محو خرافات، جدایی دین از سیاست، خروج حضرت عیسی/مهدی در آخرالزمان و اعمار جامعه عدل الهی و غیره وجود دارد؛

در علوم طبیعی نیز چنین افکار و تخیلاتی مانند جاگزینی کامل انرژی فوسیلی با آب/آفتاب/باد، سفر با سرعت نور، ایجاد کرمچاله ها، محو امراض/مرگ یا زندگی جاودانی و غیره وجود دارد که در دنیای دانشگاهی به آن ها «تخیلات علمی» گویند که در «تیوری» درست است، اما در «عمل» و برای رسیدن به هر یک از آنها شاید دهه ها، سده ها یا هزاره ها فاصله داشته باشیم...

۱. لعل زاد. مقایسه برگ های از تاریخ در مورد جرگه احمدخان ابدالی و صابرشاه کابلی. اپریل ۲۰۱۱

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=587>

۲. لعل زاد. پاسخ مختصر به جناب مهندس شاه امیر فروغ. می ۲۰۱۱

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=630>

## چه کسی زنگوله را به گردن گربه می بندد؟

